

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

فرستنده: هوادار پورتال

۲۱ جنوری ۲۰۱۶

## زندگی در همسایگی "تونی بلر" و "جرج بوش"

اگر وکیل، مشاوره حقوقی، سازمان زنای این نوشته را می خواند و مایل است برای کمک با من تماس بگیرد از آن استقبال می کنم.

از آنجائیکه فردی بسیار مستقل، مبارز و سخت کوش هستم هرگز در زندگی ام مشکلات شخصی ام را مطرح برای درخواست کمک نکرده بودم. البته همه ما که به عنوان پناهنده در خارج زندگی می کنیم به خصوص افرادی مثل این قلم که دوستان دلسوزش در جاهای دیگر هستند یا بستگانی در آنجا نداشته باشند مجبور به کمک گرفتن در برخی موارد می شوند. نوشتن مشکلی که امروز با شما خواننده محترم در میان می گذارم از چند جنبه برایم حائز اهمیت است. مهمترین آن آشنا شدن و یا بیشتر آشنا شدن با "فرهنگ قلدری و فرهنگ ضدخارجی" در اروپا است. جنبه های دیگر را خودتان در لابه لای نوشته می یابید.

همینطور سطوری که در زیر ملاحظه می شود نه بررسی جامعه شناسانه است و نه روانشناسانه رفتاری. چون من نه جامعه شناس هستم و نه روانکاو رفتاری. این وظیفه خطیر بر دوش جامعه شناسان است. البته جامعه شناسان دلسوزی که علمشان را بر اساس حقایق جاری، خشونت های حاکم بر فرهنگ جامعه و مناسبات تولید در جوامع استوار می کنند و نتایج مطالعات خود را در راه بهبود زندگی بشریت به کار می برند نه ضد بشر و در جهت سود بورژوازی کارگر کش.

اما آنچه این قلم را وادار به مقایسه سریع و مختصر تأثیر فرهنگ قلدری امپریالیستها در جوامع اروپایی کرد تجربیات شخصی شش ساله ام در جوار همسایگانی ست که قلدری های آنها در مورد من هر روز من را به یاد دورغ ها، شعبده بازی ها، پشت هم اندازی ها، داستان پردازی های دو جنایتکار تاریخ "تونی بلر" و "جرج بوش" می اندازد. البته مسیر زندگی و تجربیات عینی می توانند به بررسی های جامعه شناسانه کمک های شایانی نمایند.

فکر می کنم پس از گذشت دوازده سال از حمله امپریالیسم امریکا و انگلیس و شرکاء به عراق کمتر کسی است که نداند این حمله به راستی فقط و فقط قلدری نظامی – سیاسی و اقتصادی بود تا کودکان زنان و مردان بی دفاع عراقی را بکشند منابعشان را غارت کنند و نوع جدید سلطه خود بر خاورمیانه را بر پایه دورغ های گوبلزی پیاده کنند. اگر کسی

هنوز به این قضیه پی نبرده است شکی نیست که یا به نوعی منافع حقیرش به منافع زالوها گره خورده یا این که علاقه مند است که مغزش خواب بماند.

بشریت به هر دوی این جنایات نگاه می‌کرد و می‌کند. برخی در تظاهرات های عظیم ضدجنگ شرکت می‌کردند و برخی ها حتی از شرکت در این امر بسیار ناچیز هم دریغ می‌کردند. بماند آن عده که اگر بدانند شرم چیست، باید تا آخر عمر شرمسار زندگی کنند چرا که هم اسرائیل کودک‌کُش را به رسمیت شناختند و هم از حملات قلدرهای جهان به افغانستان و عراق و لیبیا حمایت ضمنی کردند.

بسیار خوب به خاطر می‌آورم قیافه آن دورگوی رذل، **تونی بلر** را که پشت دوربین های تلویزیونی با ژست خاص خودش دست راستش را جمع می‌کرد و روی این که **صدام حسین** مشغول تولید انبوه سلاح های کیمیائی ست مدام تأکید می‌کرد و رعب و وحشت را در دل نادانها شعله ور می‌کرد تا به این وسیله بتواند رأی "حقوق بگیران" مجلس انگلیس را جمع آوری کرده و به حمله خود به عراق و کشتار مردم بی‌گناه بی‌دفاع "مشروعیت" بخشد! حتی چند روز مانده به حمله یکی از مراکز تحقیقاتی دانشگاه آکسفورد انگلستان مدارکی ارائه داد که دورغ های **تونی بلر** را برملا می‌ساخت، اما رسانه های امپریالیستی انگلیس در رأس آن بی‌بی‌سی، این "مرکز حشر و نشر خرافات، دورغ و رمالی" مردم را به طور منظم و هستی‌ریک وار از "حملات تروریستی صدام حسین" می‌ترساند! همانطور که امروز از داعش دست ساز خودشان می‌ترساند.

پس از آن که نیروهای مبارز در انگلیس این حمله را محکوم و خواستار رسیدگی به دورغهای **تونی بلر** شدند دادگاهی به بررسی این مسأله اختصاص داده شده و از **تونی بلر** خواسته شد که مدارک خود دال بر تولید انبوه سلاح های کیمیائی در عراق را ارائه دهد که او همچنان از ارائه این اسناد کوتاهی می‌کند. فرهنگ قلدری حاکمان دنیا فرهنگ حاکم بر جامعه شده، همسایگان سفید پوست من خوب می‌دانند که قانون و دولت شان پشت آنهاست به خصوص در این برهه از زمان که "داعش داعش" می‌کنند به همین دلیل آنان شکنجه گرانی شده اند که هر نوع شکنجه ای را بر من اعمال می‌کنند و از آنجائی که بیماری روانی هم دارند، همانطور که تمام شکنجه گران گوانتامو و زندانهای ایران و سراسر جهان افراد سادیست هستند، قانون هم "عذر آنان را موجه" می‌داند.

اما از شش سال پیش که من به محل مسکونی ام نقل مکان کردم رفتارهای عجیب و غریب دو همسایه ام من را وادار کرد که بیشتر روی رفتارهایشان متمرکز شوم. و نیز رفتار های آنها را با اخبار منطبق کنم. به طور مثال هر باری که اسرائیل به فلسطین حمله می‌کرد یکی از همسایه ها به طور منظم در طول بیست و چهار ساعت من را مورد آزار قرار می‌داد و از این که من هیچ واکنشی فزیزیکی یا زبانی به آنها نشان نمی‌دهم جری تر شده و بر آزارهایش می‌افزود.

آنها از خالی کردن آشغال های جارو برقی شان روی پنجره هایم تا آزار ریختن بر پنجره هایم تا کثافات حیوان و آدمیزاد را در حیاطم به طور مدام ریختن و از همه مهتر برهم زدن هر شب خوابم، فرستادن گنگ روبه روی پنجره اتاقم، سنگ زدن بر پنجره هایم، و... آزار و اذیت می‌کنند. تمام راه های قانونی را که می‌شود در مورد آزار همسایه ها در پیش گرفت، به مدت چهار سال به پیش بردم، اما بر باورم بر این که قوانین و مقررات جامعه سرمایه داری را نژادپرست ها، و زالوها و پادوهای سرمایه داری می‌نویسند و اجراء می‌کنند افزوده شد. بر باورم افزوده شد که پادوهای وجود دارند که از ملیت های دیگر هستند مثل من و شما که "خارجی" هستیم، امکان شغلی برای آنها فراهم شده که در این موقعیت به جای کمک بر برقراری برابری شهروندی و به قول معروف بررسی عادلانه دعوا و حق را

به حق دار دادن، آنچنان خوش خدمتی به سیستم ضدخارجی می کنند که خود سفید پوست های نژادپرست هم قادر به این نوع برخورد های رذیلاانه نیستند!

این دو همسایه به مدت چند ماهی ست که با پشتوانه "مسیحی" همسایه جدید مدام برای من پولیس خبر می کنند، پولیس حتی ساعت یازده و نیم شب در خانه ام را می کوید و از خواب بیدارم می کند. با آنها حرف می زنم ظاهراً قانع می شوند اما مدتی نمی گذرد که دوباره پولیس محکم تر می کوید.

### همسایه جدید، و بوی تعفن دین و خدا در خدمت سرمایه

بازگشت به مشکل، وقتی پس از چهار سال نتیجه ای از شکایاتم نگرفتم و تازه تنها شکایت از همسایگان نبود بلکه شکایت از "اولیای امور" نیز بود، سلامتم به خطر افتاده بود و انرژی ام بی حاصل می رفت، دنباله شکایت را نگرفتم. تا این که همسایه جدیدی آمد که در ابتداء بسیار صمیمی بود و طوری رفتار می کرد که گویی که حامی دادخواهان هستند، اما چندی نگذشت که کاشف به عمل آمد که ایشان و شرکایش با بودجه شهرداری مشغول ساختن کلیسا هستند که در شرف اتمام است! بسیار هم اصرار داشتند که بنده را هم به "چای و قهوه مجانی" در آنجا دعوت کنند! با وجودی که در همان هفته های اول وقتی پسر هفت ساله شان اولین سؤالش از من این بود "دین شما چیست"، و به او که مشخص بود که خیلی خوب می داند "دین" چیست، گفتم من دین ندارم و خدا هم ندارم. تا ماه ها هر بار که این همسایه جدید را می دیدم به گرمی من را در آغوش می گرفتند و به "چای و قهوه مجانی" دعوت می کردند، یک روز به آنها به طور جدی و صمیمی گفتم شما که می دانید که من بی دین هستم چرا اصرار می کنید، گفتند بیا "چای و قهوه مجانی" بخور، گفتم من هیچ چیز مجانی نه می گیرم نه می خورم، چون برای سلول های مغزم ارزش قائلم. به آنها گفتم من شما را نه به عنوان یک مسیحی، به عنوان یک انسان نگاه می کنم و مثل همه انسانهای غیر جنایتکار شما را هم دوست دارم. چندی نگذشت که این آقای کشیش نیز همدست دو همسایه دیگر شد! حال همسایه ام به کلیسا می رود و "دعا" می خواند و روز بعد برای من پولیس خبر می کند.

همسایه جدید سه فرزند هشت و پنج و سه دارد که روزهای یکشنبه صبح زود هشت و نیم این بچه را در سرمای زمستان می کشد و پای پیاده به کلیسا می برد، از آنجائی که نه تنها این "مدعی دوست داشتن آنها" به من کمکی نکرد بلکه از امکاناتی که برایش فراهم آمده استفاده کرد و پولیس محله به سه سوت همسایه بالائی من، در خانه من است اما وقتی که بنا به توصیه های حقوقی من به پولیس محله زنگ می زنم حتا تلفونم را جواب نمی دهند!

روزی که این همسایه مسیحی بچه هایش را از صبح زود تا هشت شب به کلیسا برده بود به خانه برگشت دست بر قضا او را دیدم به او که بسیار آدم فضولی هم هست گفتم فلانی در این سوز سرما هشت صبح که این بچه ها باید در جای گرمشان باشند و با هم بازی کنند و انرژی بگیرند برای هفته بعد درس و مدرسه کجا می بردی، بچه هایش هم سرا پا گوش بودند و من را هم خیلی دوست داشتند چون با آنها بازی می کردم و به آنها شکلات می دادم و در خانه ام به رویشان باز بود، همسایه اول خود را به خنگی زد و زن مرتجع تر از خودش به دانش رسید که هشت صبح نبود هشت و نیم بود، می رفتند کلیسا اونجا می رقصند، گفتم خب تو خونه که بهتر می شه رقصید بعد هم دوازده ساعت روز تعطیل رو که باید زندگی کودکانه داشته ، در کلیسا می گذارند؟ زن که با حرص غلیظی واژه کلیسا را تلفظ می کرد خطاب به بچه هایش گفت اونجا بهشون خوش می گذره مگه نه؟ و بعد که متوجه شد بچه هایش از حرف من خوششان آمده و منتظرند تا بیشتر از حق شان دفاع کنم فوراً آنها را به داخل منزل فرستادند، به زن گفتم یک کتاب هست به اسم

"Oranges are not the only fruit" ، بد نیست شما دو تا این کتاب را بخوانید تا ببینید کاری که شما با این بچه ها می کنید چه عاقبتی می تواند داشته باشد. از فردای آن روز آزارها بیشتر شد.

همسایه جدید زن و شوهری هستند که زن سفید پوست است و مرد سیاهپوست که تمام دوستانشان نماینده مجلس هستند و احتمالاً خود او هم که چند سالی پیش نیست که به این کشور آمده و زنی سفید پوست گرفته مانند برخی متوهم فکر می کند واقعاً برابری نژادی یا حقوقی در اروپا وجود دارد مشغول رأی جمع کردن برای نماینده شدن است. البته برای رسیدن به این برابری باید مبارزه کرد اما نه پادوئی!

آنها تمام محله را، به جز من به کلیسا کشاندند بعضی از عصرها غذای مجانی هم می دهند و می توانند حدس بزنید که به این وسیله درست مثل مساجد چه اهدافی را در خدمت به سرمایه داری دنبال می کنند. مغزها را به خواب برند تا "عمو سام ها" بتازند!

فشرده ای از آن چه بر من می گذرد را نوشتم. مطمئن هستم آنانی که درک و شعور درست از شرایط دارند وضعیت من را به خوبی می فهمند. به یک سازمان زنان ایرانی در محل اقامتم مراجعه کردم بیش از یک ماه می گذرد که نه کاری کرده اند و نه می گویند که ما برای تو کاری نمی کنیم. به طور مثال برایم قرار گذاشتند که فلان روز ساعت یازده و نیم بروم و یکی از کارکنان را ببینم ساعت یازده و بیست و سه دقیقه برایم از طریق موبایل پیام دادند که قرار کنسل شده و برای قرار بعدی تماس مجدد می گیرند. پیام برای فرد به خصوصی گذاشتم که با من تماس بگیرد اگر شما تماس گرفتید آنها هم تماس گرفتند. در حالی که شما به هر سازمان دولتی همین جامعه مراجعه کنید یا پیام بگذارید ظرف بیست و چهار ساعت با شما تماس می گیرند.

به هرو از آنجائی که شکایات من ره به چائی نبرد و خانه من زندان من شده و همسایه هایم شکنجه گر، بدینوسیله اعلام می کنم اگر وکیلی، مشاور حقوقی یا سازمان زنانی است که مایل است به من در پیش برد شکایتم و دادخواهی ام کمک کند با کمال میل از آن استقبال می کنم. اگر کسی خانه ای دارد که به من اجاره دهد نیز کمک بسیار بزرگی است.

بیستم جنوری دو هزار و شانزده

امضا محفوظ